

باسمه تعالی

عنوان کرسی: تحلیل فلسفی آزادی در دانش های ارزشی

ارائه دهنده: حجت الاسلام دکتر علی احمدی امین (عضو هیئت جامعه المصطفی العالمیه)

ناقد اول: حجت الاسلام دکتر مهدی امیدی نقلبری (دانشیار موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی^(ره))

ناقد دوم: حجت الاسلام دکتر رضا آذریان (عضو هیئت جامعه المصطفی العالمیه)

مدیر کرسی: دکتر سید محمد طباطبایی (استاد همکار جامعه المصطفی العالمیه)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: سه شنبه (۱۶ اسفند ۱۴۰۱)، ساعت ۱۰-۱۲

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و سپس از ارائه دهنده خواستند که موضوع را ارائه کنند.

در ادامه، ارائه دهنده حجت الاسلام دکتر احمدی امین به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به موضوع کرسی پرداختند و موضوع را به شرح زیر بررسی نمودند:

آزادی در لغت معانی ای چون رها بودن، یله بودن، منقطع بودن، خالص بودن، آزاد مردی، خلاصی، شادی، خرمی، قدرت انجام و ترک عمل، قدرت انتخاب، حریت، اختیار، عتق، خشنودی و دارد. آزادی را می توان به دو قسم آزادی تکوینی و آزادی تشریحی تقسیم کرد. آزادی تکوینی که با تعبیر اختیار در انسان نیز از آن یاد می شود، در مقابل جبر فلسفی قرار دارد. آزادی تکوینی به این اشاره دارد که انسان ویژگی آزاد بودن را در سرشت و تکوین خود دارد و چنین نیست که افعال او افعال غیر آزادانه و جبری باشد. در آزادی تکوینی، بحث از ویژگیهای انسان و ویژگیهای فاعلیت انسان است که با فاعل های طبیعی مانند آتش در سوزاندگی متفاوت است و انسان در فعل خود آزاد و مختار عمل می کند. آزادی به این معنا، در فلسفه اولی و علم النفس فلسفی مورد توجه قرار می گیرد. برخی در این زمینه، دیدگاهی حداکثری برگزیده اند و آزادی انسان را مطلق و نامحدود دانسته اند، به عنوان مثال ژان پل سارتر، فیلسوف اگزیستانسیالیست چنین اعتقادی دارد و هیچگونه محدودیتی را برای

اراده انسان نمی‌پذیرد و برخی مطلقاً آزادی انسان را نفی کرده‌اند و معتقدند که اراده و خواست انسان، هیچ تأثیری در فعل او ندارد. در این میان عموم کسانی که آزادی انسان در حوزه تکوین را پذیرفته‌اند، به محدودیت آن معتقد شده‌اند.

در مقابل آزادی تشریحی به این معنا است که فرد به لحاظ تشریح و تجویز و یا به اصطلاح دیگر به جهت ارزش و الزام آزاد است که کاری را انجام دهد یا آزاد نیست آن کار را مرتکب گردد. در آزادی تشریحی، بحث از ارزشگذاری و بررسی مطلوبیت و یا الزام فعل آزادانه است.

از آنجا که دانش‌های ارزشی همچون اخلاق، حقوق و سیاست به بررسی فعل اختیاری انسان می‌پردازند، آزادی تکوینی در آنها مورد نظر نیست. ما در این مقاله به آزادی به معنایی اشاره داریم که خود فعل اختیاری انسان باشد و قابل ارزش‌گذاری باشد. همچنین همه محدودیت‌های بوجود آمده برای آزادی در این مقاله، محدودیت و مداخله در آزادی به شمار نمی‌آید، بلکه محدودیت‌هایی که به بحث از ارزشگذاری اخلاقی مرتبط است مورد بحث قرار می‌دهیم؛ بنابراین محدودیت‌هایی که از جانب خداوند متعال، طبیعت و اموری غیر از اراده انسانی بر آزادی انسان اعمال می‌شود، مورد نظر نیست. مثلاً محدودیت‌هایی مانند اینکه انسان نمی‌تواند پرواز کند، یا در آن واحد نمی‌تواند به چند جا نگاه کند، یا سنگی پای او را شکسته است و امکان حرکت را از او می‌گیرد، یا زلزله‌ای خانه او را ویران کرده و او را از داشتن مسکن مناسب محروم می‌کند، در تعریف مورد نظر از آزادی نمی‌گنجد، بلکه اعطای آزادی یا سلب آزادی‌ای مورد توجه است که فعل اختیاری انسان باشد و یا به گونه‌ای نتیجه فعل اختیاری انسان باشد. به عنوان مثال آزادی‌های اجتماعی که به افراد اعطا می‌شود از اموری هستند که می‌توان از آنها در دانش‌های ارزشی بحث کرد.

مفهوم آزادی در تحلیل فلسفی از سنخ معقولات ثانیه فلسفی می‌باشد که عقل با توجه به واقع و در مقایسه‌ای خاص این مفهوم را انتزاع می‌کند. از آنجا که این مقایسه گاهی دارای مولفه‌های پیچیده‌ای می‌باشد، توجه به همه جوانب آن و ارائه یک تبیین جامع که همه مصادیق و مولفه‌های موجود در آن را مشخص کند کار دشواری است. به ویژه اگر این مفهوم در یک ساختار پیچیده اجتماعی تحقق یابد. بسیاری از تقسیمات ارائه شده و اختلاف نظرها میان اندیشمندان به جهت این است که نگاهی تک بعدی و صرفاً به برخی مولفه‌های دخیل در آزادی صورت گرفته است. فیلسوفان در دانش‌های ارزشی معمولاً به جهت خاصی در حقیقت آزادی تفتن پیدا کرده‌اند و تحلیل خود را به همان جهت خاص مبتنی کرده‌اند. برای بررسی دقیق و همه جانبه حقیقت آزادی لازم است تحلیلی فراگیر نسبت به مولفه‌های دخیل در آن صورت گیرد. در این مقاله با روش تحلیلی و تبیین فلسفی، مولفه‌های موثر در حقیقت آزادی را بررسی خواهیم کرد. پیش از ورود به تحلیل لازم است به برخی دیدگاه‌های موجود در تقسیمات و تحلیل‌های آزادی اشاره کنیم.

آزادی مثبت و آزادی منفی

برای ورود به بحث مولفه‌های دخیل در مفهوم آزادی، ابتدا به تقسیمی که توسط آیزایا برلین در سال ۱۹۵۰ بسط یافته، اشاره می‌کنیم؛ سابقه این تقسیم دست‌کم به کانت برمی‌گردد. برلین آزادی را به دو نوع آزادی مثبت و آزادی منفی تقسیم می‌کند. آزادی منفی از نگاه برلین به نبود مانع، محدودیت یا مداخله بیرونی اشاره دارد و آزادی مثبت به فراهم بودن شرایط برای انجام یک انتخاب آگاهانه توجه دارد. نقطه افتراق این دو معنا از آزادی در این است که اگر انتخابی بدون مداخله یا محدودیت بیرونی انجام شد، از نگاه طرفداران آزادی منفی عملی آزادانه است، این در حالی است که اگر این عمل در اثر فشار درونی یا فراهم نبودن شرایط لازم، انجام شود از نگاه طرفداران آزادی مثبت عملی آزادانه نیست. طرفداران آزادی مثبت کسی را که به جهت فشار درونی اقدام به عملی می‌کند، حتی اگر محدودیت بیرونی مثل ممانعت پلیسی از ناحیه دیگران وجود نداشته باشد، آزاد نمی‌دانند. برلین در تبیین آزادی منفی چنین می‌نویسد: انسان تا آنجا آزاد است که دیگری دخالت در کار او نداشته باشد. آزادی سیاسی در این معنی به طور ساده عبارت است از قلمرویی که در داخل آن، شخص می‌تواند کاری را که می‌خواهد، انجام دهد و دیگران نتوانند مانع کار او شوند.

آزادی در این معنا به منطقه الفراغ اشاره دارد که فرد در آن حوزه می‌تواند بدون مداخله بیرونی و ممانعت دیگران به طور دلخواهانه و آزادانه رفتار کند. منطقه الفراغ، به حوزه‌ای از رفتار انسانی اشاره دارد که کسی حق ندارد در آن حوزه بر آزادی فرد محدودیتی ایجاد کند. در این تعریف از آزادی به سه مولفه فاعل، فعل و مانع مواجه هستیم. مانع در این تعریف اشاره به مداخله بیرونی دارد، یعنی قدرتی چه فرد باشد، چه گروه یا دولت، مانع از عملکرد آزادانه فرد یا گروه یا جوامعی گردند.

اما آزادی در معنای مثبت آن به معنای ارباب خود بودن است، به گونه‌ای که فرد با پرورش استعدادهای خود، بتواند از روی خودکنترلی و خودآقایی دست به انتخاب بزند. برلین در تبیین آزادی مثبت چنین می‌نویسد: معنی مثبت آزادی از تمایل فرد به اینکه آقا و صاحب اختیار خود باشد برمی‌خیزد. آرزوی من آن است که زندگی‌ای که می‌کنم و تصمیماتی که می‌گیرم در اختیار خودم باشد و به هیچ نیرویی از خارج وابسته نباشد. می‌خواهم آلت فعل خود باشم و نه آلت فعل دیگران، می‌خواهم فاعل و تصمیم‌گیرنده باشم. نمی‌خواهم دیگران درباره من تصمیم بگیرند.

در بحث از آزادی مثبت به خوبی مشخص است که فاعل‌های مختلف به یک نگاه دیده نمی‌شوند و شرایط و ویژگیها و موقعیت فاعل‌های مختلف در فهم آزاد بودن آنها دخیل است. فاعل عالم و فاعل جاهل، فاعل خودمختار و فاعل تحریک شده، فاعل فقیر و فاعل غنی با هم به یک اندازه آزاد نیستند. در اینجا آزادی فاعل به شرایطی وابسته می‌باشد که این شرایط گاهی درونی هستند مانند، جهل یا تحریک هیجانانگ سرکش و گاهی اموری بیرونی هستند، مانند فقر یا روش خاص توزیع امکانات.

تقسیم آزادی به مثبت و منفی بیانگر همان نکته مهمی است که مفهوم آزادی از معقولات ثانی فلسفی است و در لحاظ‌های مختلف و نسبت‌سنجی‌های عقلانی مختلف انتزاع‌های مختلفی از آن می‌شود. در آزادی منفی، آزادی و رهایی از مداخله و ممنوعیت فرد یا افراد خاص و بصورت پلیسی و قهری مد نظر است. اما در آزادی مثبت به نوعی دیگر از موانع و مداخله‌ها توجه شده که از سنخ ممانعت پلیسی و ملموس نیست. مداخله در دانش و گرایش و نظم بازار و ضوابط اقتصادی و ... که هیچیک با نیروی قهریه پلیس صورت نمی‌گیرد، اما با روش‌های خاصی آزادی‌های افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

آزادی مثبت حداقلی و آزادی مثبت حداکثری

پس از مشخص شدن تقسیم آزادی به آزادی مثبت و آزادی منفی، لازم است به تقسیم دیگری که برخی اندیشمندان در آزادی مثبت ارائه کرده‌اند، اشاره کنیم. آزادی مثبت در یک نگاه به دو قسم آزادی مثبت حداقلی و آزادی مثبت حداکثری تقسیم می‌شود. در آزادی مثبت حداقلی، به موانع درونی و یا شرایط مربوط به تصمیم توجه شده و اعتقاد بر این است که انسان تا از مداخله‌های نیروهای درونی مانند ترس، جهل، سوء آگاهی و گاه موانعی از غیر جنس اجبار و مداخله اشخاص و گروه‌ها مانند فقر، و بیکاری رهایی نیابد به خودشکوفایی، ارضای خواسته‌ها و رسیدن به اهداف نائل نمی‌شود. در این رویکرد لازم است که شرایط خودکنترلی و خودتحقق بخشی حاصل آید و مداخله‌های درونی و موانع مربوط به شرایط انتخاب برطرف گردد تا بتوان فرد را آزاد دانست. ویژگی مهم آزادی مثبت حداقلی این است که هدف، غایت و خیرات معینی پیش روی افراد قرار نمی‌گیرد و فرد خود باید هدف و غایت و مطلوب خود را تعیین کند، لکن وی باید از شرایط لازم برای انتخاب رضایتمندانه و از روی خودکنترلی بهره‌مند باشد. در این تلقی هیچ توصیه یا تجویز خاصی نسبت به هدف یا اهداف خاص صورت نمی‌گیرد، بلکه تأکید بر ایجاد فرصت‌ها، ابزار و امکانات لازم برای این است که فرد بتواند اهداف و غایات فردی خود را محقق سازد. آزادی مثبت حداکثری، با نمونه حداقلی آن در لزوم فراهم بودن شرایط انتخاب از روی خودآگاهی همراه است و بر نبود کلیه موانع درونی و بیرونی اصرار دارد، لکن این تفاوت را با نمونه حداقلی دارد که معتقد است انسان خیرات و غایات مشخصی دارد و باید شرایط رسیدن به این غایات مشخص فراهم گردد. بنابراین تصور خاصی از اینکه خودشکوفایی انسان در چیست و چه اهدافی را باید طی کند ارائه می‌کند و طبیعتاً شرایط لازم برای رسیدن به این اهداف را طلب می‌کند.

نقطه مشترک این دو رویکرد در این تقسیم توجه به بحث از غایت فعل در عمل آزادانه است. غایت و هدفی که عامل آزاد، قصد تحقق آن را دارد، شرط فهم معنای آزادی در این لحاظ است. ممکن است از موجودی بی‌جان و بدون غایت فعلی سربزند، مثلاً سنگی بدون هیچ مانعی از بلندی به سمت پایین حرکت کند، اما هرگز آن سنگ را در این فعل آزاد قلمداد نمی‌کنیم. بنابراین امکان داشتن غایت اگر در آزادی‌های اجتماعی لحاظ نگردد، آزادی فرد در معرض مداخله قرار می‌گیرد. از طرفی دیگر غایات انسانی طیف وسیعی را شامل می‌شود که به حوزه‌های مختلف مانند غایات جسمی، اقتصادی، روانی،

آموزشی، اخلاقی و معنوی مربوط می‌باشد. غایات از جهت امکان وصول به آنها و در دسترس بودنشان به معنای آزادی مربوط می‌گردند. بنابراین کسی که داشتن غایت خاصی برای او منتفی باشد و امکان دسترسی به آن غایت برای او مطرح نباشد، نمی‌توان او را در عدم انتخاب آن آزاد دانست.

دیدگاه مک کالوم

در نقد تقسیم برلین، نوشته‌های زیادی منتشر شد. این نوشته‌ها عمدتاً درصدد بودند این تقسیم را مورد بررسی قرار دهند و ببینند آیا این تقسیم بیانگر دو معنا برای آزادی است و یا اینکه می‌توان آنها را به یک معنا از آزادی ارجاع داد. یکی از کارهای مهم که توجه بسیاری را به خود جلب کرد، مقاله مک کالوم در رد دو مفهوم از آزادی است. مک کالوم سعی کرد نشان دهد که این دو نوع از آزادی به یک معنای عام‌تر بازمی‌گردد. او تلاش کرد که معنای واحدی از آزادی ارائه دهد. از نگاه کالوم این دو معنا به یک معنا بازگشت می‌کنند. در نگاه کالوم آزادی دارای سه مولفه است. آزادی چه کسی؟ در قبال چه و آزادی از چه؟ برای چگونه بودن یا برای انجام چه کاری؟

کالوم بیان می‌کند که این معنای عام هم آزادی مثبت و هم آزادی منفی را شامل می‌شود. بنابراین آزادی معنای واحدی دارد و تفاوت دیدگاه‌ها به تفاوت برداشت‌ها بازخواهد گشت. بنابراین آزاد بودن به معنای این است که فرد در یک امری بتواند با رهایی از محدودیت و مانع آزادانه عمل کند که این محدودیت هم محدودیت درونی و هم بیرونی را در بر می‌گیرد.

سخن کالوم در معنای عام آن درست است و آزادی چیزی نیست جز رهایی از موانع، اما این تعریف عام و کلی نمی‌تواند جوانب مختلف و انواع مداخله‌ها و محدودیت‌ها بر سر راه آزادی را نشان دهد. عدم توجه به تحلیل فلسفی آزادی و مولفه‌های متفاوت دخیل در آن به خلط‌های فلسفی خواهد انجامید و تلاش اندیشمندان در ارائه تعریف‌های مختلف در راستای بیان انواع مداخله‌ها و محدودیت‌هاست.

برداشت‌های تیم گری از آزادی

تیم گری در بررسی مفهوم آزادی با مک کالوم همراه می‌شود که معنای آزادی دارای سه مولفه است و دو قسم آزادی مثبت و آزادی منفی به یک معنای عام بازگشت می‌کنند. گری معتقد است که اینها را نباید معناهای متعدد برای آزادی به شمار آورد و اینها تنها برداشت‌هایی از آزادی می‌باشند. وی سپس سعی کرده است برداشت‌های موجود در بحث از آزادی را جمع‌آوری کند. گری به هفت برداشت اشاره می‌کند که معتقد است ذیل تعریف سه مولفه‌ای مک کالوم می‌گنجد. همانطور که گذشت ما با این ایده که آزادی در حوزه انسانی دارای معنای واحد و عامی است موافقیم، لکن معتقدیم مولفه‌های این واقعیت را

می‌توان بیش از مولفه‌هایی که مک کالم به آن اشاره کرده بسط داد. تعبیر برداشت از آزادی اشاره به همین حقیقت دارد که مفهوم آزادی انتزاعی است و از مقایسه به دست می‌آید. گری به هفت برداشت از آزادی اشاره می‌کند.

آزادی به عنوان فقدان مانع و رادع. آزادی به عنوان اختیار و برخورداری از حق انتخاب. آزادی به عنوان قدرت و برخورداری از توان موثر و کارا. آزادی به عنوان شأن و منزلت اجتماعی. آزادی به عنوان حق تعیین سرنوشت. آزادی به عنوان اباحت و انجام دادن آنچه که فرد می‌خواهد. آزادی به عنوان صاحب اختیار و ارباب خود بودن.

تیم گری معتقد است که چهار برداشت اول دیدگاه‌های متفاوت در باب روابط اجتماعی می‌باشد و سه دیدگاه اخیر دیدگاه‌های متفاوتی راجع به ماهیت انسان است. وی همچنین هفت برداشت از آزادی را تحت مفهوم واحد و عام آزادی می‌داند که در بیان مک کالم آمده است و معتقد است که تقسیم بندی برلین مبنی بر مفهوم منطقه الفراغ (مفهوم منفی از آزادی) و مفهوم منبع کنترل (مفهوم مثبت از آزادی) در همه برداشت‌های فوق موجود است و هر یک از آنها به دو مفهوم توأمان اشاره دارند.

تیم گری اذعان می‌کند که این برداشت‌ها نمی‌توانند به تنهایی همه جوانب آزادی را بیان کنند و لازم است که این برداشت‌ها کنار یکدیگر فهم شوند. به عنوان مثال برداشت اول که به نبود مانع اشاره می‌کند، می‌تواند بیان کند که آزادی چه چیزی نیست اما نمی‌تواند نشان دهد که آزادی چه چیزی است. برداشت دوم که به فراهم بودن گزینه‌ها توجه دارد اگرچه آزادی را با معنای ایجابی بیان می‌کند اما از اینکه باید مفهوم مانع را در معنای آزادی، مورد توجه قرار دهد، غافل است. بنابراین به نظر می‌رسد برای فهم دقیق معنای آزادی باید به این برداشت‌ها در کنار هم توجه کرد.

آزادی از نگاه عدالت‌طلبان

عدالت‌طلبان، افراد و متفکرین متفاوت با رویکردهای مختلفی را شامل می‌شوند. عدالت طلبی از برخی تفکرات لیبرالی تا تفکرات سوسیالیستی و تفکر ادیان را در بر دارد. نقطه مشترک فهم عدالت‌طلبان از حقیقت آزادی، تأثیر عدالت در تقسیم خیرات و به تبع در تبیین آزادی‌ها است. توجه به عدالت در فهم آزادی، توجه به یک مولفه مهم یعنی مولفه بستر و شرایط تحقق فعل آزادانه است. اگر عدالت تحقق نیابد، برخی افراد به جهت ساختارهای سیاسی یا اقتصادی غیر عادلانه، عملاً امکان مشارکت در فعالیت‌های سیاسی یا اقتصادی را از دست خواهند داد. در ادامه به دیدگاه جان رالز و به عنوان یک فیلسوف عدالت و مایکل والتزر به عنوان منتقد اشاره می‌کنیم.

جان رالز یکی از فیلسوفانی است که به مقوله عدالت و تأثیر آن در فهم از آزادی توجه کرده است. رالز معتقد است که اصول عدالت باید پایه و مبنا برای همه ساختارها و نهادهای اساسی جامعه باشد. بدون این حقیقت فضیلت عدالت اجتماعی تحقق پیدا نخواهد کرد. یعنی نهادهای اساسی جامعه نظیر قانون اساسی، دولت و نظام سیاسی، نظام قانونگذاری، نظام آموزشی،

نظام بهداشتی و نظام کلان اقتصادی همگی باید بر اساس اصول عدالت پایه‌ریزی شوند... رالز دو اصل را به عنوان اصول عدالت مطرح می‌کند که در آنها میان دو نوع آزادی اساسی و غیر اساسی تمایز قائل می‌شود.

اصل اول، که اصل برابری در آزادی‌های اساسی نام دارد بیان می‌دارد که آزادی‌های اساسی چون آزادی سیاسی، آزادی بیان، حق مالکیت، آزادی از دستگیری و بازداشت ناموجه، اموری هستند که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را محدود کرد.

بنابراین رالز میان آزادی‌های اساسی و غیر اساسی تمایز قائل می‌شود. رالز در اصل اول کاملاً بر سنت لیبرالی سخن می‌گوید و از آزادی منفی دفاع می‌کند. رالز در مواردی که از آنها به عنوان آزادی‌های اساسی نام می‌برد، تنها به نبود مانع توجه دارد و اینکه در این حوزه‌ها آزادی مثبت افراد مخدوش شود کاملاً غافل است. (احمد واعظی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۶) بنابراین در تحلیل رالز از آزادی‌های اساسی، صرفاً امکان مداخله مستقیم مورد توجه قرار گرفته و انواع دیگر مداخله و ایجاد محدودیت مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. اما رالز در حوزه اقتصاد و خیرات اجتماعی به بستر تحقق آزادی‌های افراد نیز توجه می‌کند و بستر و شرایط نامساعد برای فعالیت اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد.

مایکل والزر یکی از منتقدان رالز معتقد است که هیچ مجموعه مشخص و واحدی از خیرات به منزله خیرات اساسی و اولیه که مورد تصدیق همگان باشد وجود ندارد و تلقی جوامع مختلف از خیرات اساسی متفاوت است. (والزر که به جامعه‌گرایی معتقد است، تلقی جوامع از خیرات اجتماعی را موثر در فهم از عدالت می‌داند و به تبع آزادی‌های اساسی که قابل نقض نیستند تابع نگاه جوامع مختلف و متأثر از سیر تاریخی خواهد بود.

اینکه فهم از عدالت و فهم از خیرات انسانی را تابع نگاه اجتماعی بدانیم، نظریه والزر را ذیل دیدگاه‌های قراردادگرا قرار می‌دهد. دیدگاه‌های قراردادگرا معیاری غیر واقع‌گرایانه برای سنجش احکام ارزشی ارائه می‌دهند و از این رو مورد انتقاد قرار می‌گیرند. اولاً یک فرد ممکن است به جوامع مختلفی تعلق داشته باشد مثلاً یک فرد مسلمان ساکن یک کشور غیر مسلمان از این جهت که مسلمان است به جامعه مسلمانان تعلق دارد و از این جهت که در یک کشور غیر اسلامی زندگی می‌کند به یک جامعه غیر اسلامی تعلق خواهد داشت. دوم اینکه اگر دیدگاه هر جامعه‌ای که تلقی خاصی از ارزش‌ها دارد، معتبر باشد، آنگاه جوامعی با دیدگاه‌های ظالمانه و مخرب نیز رفتاری موجه خواهند داشت.

با دقت در دیدگاه رالز و والزر روشن می‌شود که تفاوت این دو در فهم از عدالت و به تبع فهم از آزادی، تفاوت در نوع نگاه به غایات و خیرات انسانی است. رالز ضمن ارائه دیدگاهی وظیفه‌گرایانه سعی دارد نوعی نگاه حداقلی از خیرات ارائه کند و در مقابل والزر با نگاهی قراردادگرایانه نوعی نگاهی نسبی‌گرایانه به غایات ارائه کرده است. همانطور که بیان شد عدالت‌گرایان مجموعه وسیعی از دیدگاه‌ها را تشکیل می‌دهند که ما به عنوان نمونه به دو دیدگاه اشاره کردیم. آنچه از این اشاره روشن

می‌شود این است که گسترش عدالت در جوامع که به بستر سازی برای فعالیت‌های آزادانه افراد می‌انجامد، یکی از مولفه‌های مهمی است که در فهم حقیقت آزادی باید مورد دقت قرار گیرد.

آزادی از نگاه غایت‌گرایان

نظریه‌های غایت‌گرایی یکی از رویکردها در اخلاق هنجاری است که غایت و پیامد حاصل از فعل را معیار سنجش افعال اختیاری قرار می‌دهد. در اینکه چه نتیجه‌ای معیار سنجش و ارزشگذاری رفتار است دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

لذت‌گرایی یکی از این مکاتب است که لذت حاصل از فعل را ملاک ارزش‌گذاری قرار می‌دهد. مطابق این دیدگاه، رفتاری ارزشمند است که تولید لذت کند و طبیعتاً رفتاری که تولید رنج کند ضد ارزش خواهد بود. برای لذت‌گرایی انواعی از دیدگاه‌ها ذکر شده که در نوع لذت و ویژگیهای آن اختلاف نظرهایی وجود دارد.

بعضاً لذت‌گرایی صرف را لذت‌گرایی ساده می‌نامند و نسخه پیشرفته آن را سودگرایی می‌نامند. سودگرایی مکتبی است که تولید بیشترین لذت و منفعت و سود برای بیشترین افراد را معیار سنجش و ارزیابی افعال می‌داند. جرمی بنتام و جان استوارت میل را می‌توان از بنیانگذاران سودگرایی دانست. میل که پدر لیبرالیسم جدید است، در دفاع از آزادی از مکتب سودگرایی استفاده می‌کند و استدلال‌های متعددی ارائه می‌کند که آزادی منافع فراوانی به همراه دارد و از این رو ارزشمند است.

فردریش نیچه در مکتب قدرت‌گرایی خود که یک مکتب نتیجه‌گرا است معتقد است که ارزش ذاتی از آن قدرت است. او در کتاب دجال خود چنین می‌گوید:

نیک چیست؟ آنچه حس قدرت را تشدید می‌کند، اراده به قدرت و خود قدرت را در انسان. بد چیست؟ آنچه از ناتوانی زاید. نیک‌بختی چیست؟ احساس اینکه قدرت افزایش می‌یابد - احساس چیره شدن بر مانعی - نه خرسندی، بل قدرت بیشتر؛ به هیچ رو نه صلح، بل جنگ؛ نه فضیلت، بل زبردستی ... ناتوانان و ناتندرستان باید نابود شوند. این است نخستین اصل بشردوستی ما. انسان باید آنها را در این مهم یاری کند. چه چیز زیان‌بخش‌تر از هر تباهی است؟ هم‌دردی فعال نسبت به ناتوانان و ناتندرستان یعنی مسیحیت.

لازمه این دیدگاه که قدرت ارزش ذاتی دارد و بقیه امور ارزشمندی خود را از آن می‌گیرند این است که هر امر ارزشمندی از جمله آزادی با توجه به قدرتی که برای فاعل به همراه دارد، ارزش‌گذاری می‌شود. طبیعتاً اگر آزادی به ضعف و کاستی بیانجامد، ارزشمند نخواهد بود و اگر به قدرت و توانمندی منتهی شود دارای ارزش مثبت خواهد بود. انواع دیگری از نتیجه-

گرایان وجود دارند که هر يك غایت و نتیجه خاصی را ملاک و معیار ارزش‌گذاری در دانش‌های ارزشی قرار می‌دهند. دیگر- گرایان، کمال‌گرایان، تحقق‌نفسیها و بسیاری دیدگاه‌های دیگر در ذیل نتیجه‌گرایی قرار می‌گیرند.

تأمل در مکاتب غایت‌گرا در بحث از آزادی اهمیت مولفه غایت و نتیجه را در فهم آزادی در دانش‌های ارزشی روشن‌تر می‌کند. بنابر چنین لحاظی، ارزشمندی آزادی امری بی‌جهت و کور نیست و با جهت و هدف خاصی فهمیده می‌شود. اینکه افراد را در اموری غیر ارزشمند و نامطلوب آزاد بگذاریم، به آزادی اجتماعی آنها نیافزوده‌ایم و اینکه افراد را در داشتن اهداف و غایات مطلوبی محدود کنیم، آزادی آنها را محدود ساخته‌ایم.

مطابق این تأمل دیگر نمی‌توان آزادی را صرفاً در نبود موانع بیرونی و در معنای منفی آن فهمید. علاوه بر مولفه‌های موجود در تلقی از آزادی منفی، توجه به غایات و اهداف انسانی نیز برای فهم آزادی اهمیت می‌یابد. چارلز تیلور با انتقاد از طرح هابزی در تلقی از آزادی که نگاهی افراطی به آزادی منفی دارد و با غفلت از انواع و طبقات مختلف انگیزه‌ها و غایات، صرفاً به نبود موانع بیرونی توجه دارد، معتقد است که در نگاه دقیق، «آزادی دیگر به مثابه غیاب موانع بیرونی تلقی نمی‌شود، بلکه آزادی به عنوان غیاب موانع بیرونی در برابر اعمال پراهمیت (اعمالی که برای انسان مهمند) تعریف می‌شود».

مولفه‌های آزادی در تحلیل فلسفی

در بحث گذشته سعی کردیم برخی از دیدگاه‌های مهم در بررسی و تحلیل آزادی در دانش‌های ارزشی را ذکر کنیم. اگرچه این دیدگاه‌ها از زوایای مختلفی به این بحث پرداخته‌اند اما برخی از آنها در بعضی مولفه‌های موثر در آزادی مشترک بودند و در برخی مولفه‌های دیگر، متمایز می‌شدند. پراکندگی این لحاظ‌ها از داشتن نگاه فراگیر و جامع به آزادی جلوگیری می‌کند، از این رو لازم است که تحلیلی جامع برای آزادی ارائه شود. ذکر این نکته هم لازم است که ما در تبیین مفهوم آزادی به عنوان یک مفهوم فلسفی و انتزاعی و در دانش‌های ارزشی به اهم مولفه‌های موثر در فهم حقیقت آزادی بسنده می‌کنیم.

پیش از ارائه تحلیل فلسفی از آزادی باید به انواع مداخله‌های ممکن در آزادی اشاره کرد. منظور از مداخله و ایجاد محدودیت چیزی نیست جز محدودیتی که از جانب یک انسان بر سر راه آزادی دیگران واقع می‌شود. باید دید انسان‌ها از چه روش‌هایی می‌توانند برای ممانعت و محدود کردن آزادی دیگران استفاده کنند.

مداخله از طریق انکار غایت

این نوع مداخله و ایجاد محدودیت با پیش‌فرض گرفتن نوعی انسان‌شناسی خاص همراه است که به کاهش غایات انسانی می‌انجامد. این نوع مداخله بسیار ظریف و دقیق است و معمولاً قابل رویت نیست. اگر مکتبی فلسفی غایتی خاص را از

حوزه استدلال‌های اخلاقی خارج کرد، آنگاه انواعی از مداخله‌ها و محدودیت‌هایی که بر سر آزادی کسب آن خیر می‌تواند به وجود بیاید را از نظر دور نگه داشته است و جواز مداخله بی حساب را در آزادی مربوط به آن خیر صادر کرده است.

به عنوان مثال اگر مکتب یا جامعه‌ای خیرات و غایاتی چون مالکیت خصوصی، خانواده، اخلاق، معنویت را از دایره خیرات بشری در حوزه استدلال‌های اخلاقی خارج کند، راه را برای مداخله‌های کور باز کرده است. توضیح همه این موارد به درازا می‌انجامد و ما صرفاً به توضیح یک مورد یعنی خانواده می‌پردازیم.

اگر استدلال‌های اخلاقی در تراحم بین امنیت اخلاقی و حفظ خانواده با آزادی دیگران تراحم کند و امنیت خانواده نادیده گرفته شود به مداخله‌های فراوانی اجازه داده‌ایم. این گونه مداخله‌گری‌ها در عالم لیبرال بصورت نهادینه شده اتفاق می‌افتد. برنارد ویلیامز استدلال کسانی که مخالف محدود کردن قانونی امور مخالف با اخلاق هستند را چنین بیان می‌کند:

شرط زیان در سال‌های اخیر، و در زمینه مباحثات مربوط به این مساله که آیا اخلاق عمومی بایستی در قانون لحاظ شود یا نه، به شدت مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. مسأله مذکور به این نکته برمی‌گردد: اگر عده زیادی در یک جامعه معتقد بودند که رفتاری اخلاقاً نادرست است، آیا این دلیل خوبی برای وضع قانون علیه آن خواهد بود؟ اگر شرط زیان را برای قانون گذاری بپذیریم، آن وقت پاسخ به این پرسش «نه» خواهد بود، چون اعمالی وجود دارند که به لحاظ اخلاقی مورد تایید نیستند اما زیان‌آور هم نیستند و اصل زیان به ما می‌گوید که هیچ قانونی نباید علیه این اعمال وضع شود.

این تلقی به خوبی نشان می‌دهد که در نگاه ویلیامز و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، آسیب به اخلاق، آسیب و زیان محسوب نمی‌شود. به تعبیر دیگر آسیب زدن به اخلاق و به تبع آن اموری همچون خانواده چیزی نیست که به عنوان آسیب زدن و محدود کردن آزادی افراد تلقی شود.

اگر چه این نگاه مخالفینی همچون لرد دولین دارد که معتقدند قانون می‌تواند با اموری فراتر از اصل آسیب نیز وضع شود و اخلاق می‌تواند ملاکی برای وضع قوانین تلقی شود، اما چنین دیدگاهی با انتقادات گسترده در دنیای لیبرال مواجه گشته و مقبولیت وسیعی نیافته است. همچنین لرد دولین نیز تبیین مبهمی از آسیب دارد. اگرچه او می‌پذیرد که می‌توان برای حمایت از اخلاق قانون وضع کرد، اما فهم او از آسیب متأثر از فهم لیبرالی است و آسیب به اخلاق را آسیب نمی‌داند.

این تلقی که اخلاقیات را از امور آسیب‌پذیر خارج می‌کند، با نگاهی سوگیرانه ارزش‌ها و خیرات انسانی را تقلیل می‌دهد. البته در میان لیبرال‌ها جریان‌های افراطی‌تری نیز وجود دارد. نگاه‌هایی که با کلیت دستگانه‌های مرجع اجتماعی که نوعی همبستگی ایجاد می‌کنند، مخالفند. اینان معتقدند که «خانواده» یعنی قدرت خانوادگی، ظالمانه و ستمکار است و سرچشمه و منبع کلیه بدبختیها و گرفتاریهای امروزی است. به خوبی روشن است که این نگاه افراطی نه تنها خانواده را خیر و هدف

انسانی نمی‌داند بلکه آن را شر به حساب می‌آورد. طبیعتاً در نگاه اینان رفتاری که به خانواده آسیب می‌زند، نه تنها به خیرات انسانی و به تبع به آزادی آنها خللی وارد نمی‌کند بلکه شری را کاهش می‌دهد.

اگرچه این تلقی افراطی را نمی‌توان تلقی اکثریت لیبرال‌ها دانست، اما کم‌اهمیتی به آسیب‌های اخلاقی و خانواده در لیبرالیسم قابل انکار نیست. ویلیام گاردنر در کتاب خود به نام جنگ علیه خانواده، معتقد است که جریانات نیرومندی در غرب به جنگ علیه خانواده برخاسته‌اند و می‌گویند:

واقعیت انکار ناپذیر دیگر جنگ خواسته یا ناخواسته‌ای است که از دیرباز از سوی گروه‌های کوچک اما قدرتمند، علیه ارزشمندترین نهاد اجتماعی ما به راه افتاده است. برخی از آنان فعالانه ضد خانواده رایزنی می‌کنند یا به دانش‌آموزان ما می‌آموزند که برای خانواده احترام قائل نباشند یا حتی خانواده را نماد ستم غربی یا مظهر شر و یا نوعی زندان خانگی به شمار می‌آورند. اگر آسیب زدن به خانواده همانند آسیب زدن به سرمایه و اموال دیگران تلقی می‌شد آنگاه جنگ علیه خانواده مداخله در خیرات فهمیده می‌شد. و نهایتاً همانطور که برای حفظ سرمایه و جلوگیری از آسیب به آن قانون وضع می‌شد، برای حفظ از خانواده و آزادی افراد در داشتن خانواده سالم قوانین حمایتی وضع می‌شد. بنابراین روشن شد که اگر مکتبی فلسفی خیر یا غایتی انسانی را شر تلقی کند و یا اینکه آن را به عنوان غایتی که آسیب زدن به آن محدود کننده آزادی باشد، تلقی نکند، با انکار غایت به مداخله‌های کور در آزادی تن داده است.

مداخله از طریق ممانعت مستقیم بیرونی

این نوع از ایجاد ممنوعیت، آشکارترین و شناخته شده‌ترین مصداق مداخله‌گری است. مانند اینکه با استفاده از نیروی پلیسی و یا قانون، فردی از انجام کاری منع شود و به تعبیری با نیروی قهریه جلوی کسی گرفته شود. این نحو مداخله که در تعریف آزادی منفی مد نظر بود به ممانعت آشکار فرد یا افراد و حکومت‌ها از آزادی افراد اشاره دارد.

فردی که به تهدید و یا ممانعت و اکراه افراد دیگر کاری را انجام می‌دهد اگرچه با آزادی تکوینی فعلش را انجام داده اما در حوزه دانش‌های ارزشی چنین فردی آزاد نیست. مثلاً اگر کسی در شرایط اکراه و تهدید، پول خود را به دزد، یا پلیس و قانون تسلیم کند، اگرچه این کار به خواست و اراده تکوینی فرد وابسته است و وی با توجه به شناخت موقعیت، چنین تصمیمی را بهترین تصمیم دانسته و آن را انتخاب کرده، اما این شخص مطابق تعریف آزاد نیست و خواست و تصمیم‌اش را متناسب با خواست مانع تغییر داده است و به تعبیری وی "مُکَرَه" می‌باشد.

مداخله از طریق ممانعت غیر مستقیم بیرونی

ممانعت غیر مستقیم به تأثیرگذاری در شرایط و بستر تحقق فعل اشاره دارد. این مداخله به شرایط اجتماعی ای اشاره دارد که عامل در آن قصد انجام فعلی را دارد. به عنوان مثال عرف اجتماعی، شأن و جایگاهی که به افراد اعطا می‌شود، یا شرایط اقتصادی ای که حاصل مهندسی فعال یا منفعل افراد و دولت‌ها باشد، همگی از عوامل تعیین کننده محدوده آزادی افراد است. ممکن است از مشارکت اقتصادی فرد جلوگیری نشود و حتی امکان مشارکت بالفعل برای او فراهم آید، اما شرایط بازار به گونه ای باشد که این مشارکت برای وی نتایج نامطلوبی ایجاد کند و در نتیجه امکان واقعی مشارکت از او سلب شود و فرد ناچار به انتخاب و تصمیم خاصی گردد. در این نحو مداخله شرایط اجتماعی به گونه ای مهندسی می‌شود که شرایط اضطرار و ناچاری برای فرد ایجاد می‌گردد. روشن است که انتخاب و تصمیم فرد در این شرایط را نمی‌توان آزادانه تلقی کرد.

در این نوع مداخله ممنوعیت آشکاری متوجه فاعل نیست، اما شرایط بگونه ای است که فرد ناچار به انتخاب خاصی می‌شود. مثلاً اگر فرد در گرسنگی شدید ناشی از شرایط اقتصادی حاکم بر بازار، مجبور به خوردن غذایی پست شود، اگرچه این فعل به خواست و اراده او وابسته است، اما شرایط اضطرار باعث شده که وی چنین فعلی را اختیار کند. این فرد نیز، آزاد نیست و به اصطلاح او "مضطرب" است.

یادآوری این نکته لازم است که شرایطی که بوجود آمدن آن‌ها کاملاً بی ربط به فاعل انسانی است، از حوزه بحث ما و از حوزه ارزشگذاری اخلاقی خارج هستند. شرایط اضطراری که ناشی از حوادث طبیعی باشد و یا بدون مداخله انسانی صورت پذیرد، اگرچه آزادی فرد را محدود می‌کند اما از دایره دانش‌های ارزشی بیرون است.

همانطور که اشاره شد، مهندسی شرایط اجتماعی ممکن است به دو روش فعال یا منفعل صورت گیرد. به عنوان مثال در فعالیت‌های اقتصادی، گاهی با مداخله دولت‌ها و نحوه توزیع منابع، شرایطی فراهم می‌شود که افراد را ناچار به انتخاب‌های خاصی می‌کند. گاهی نیز با عدم مداخله دولت‌ها و در بستر بازار آزاد شرایطی به وجود می‌آید که مثلاً صاحبان سرمایه امکان تصمیم سازی برای دیگران را به دست می‌گیرند. نقدی که به نظریه بازار آزاد آدم اسمیت مطرح است همین است. اسمیت معتقد است که با منفعل شدن دولت‌ها در مدیریت بازار، دست‌های نامرئی بازار را به سوی کارآمدی بیشتر هدایت می‌کند. آمارتیا سن برنده جایزه نوبل در نقد این دیدگاه بیان می‌کند که کجا ثابت شده که دنبال حداکثر منافع شخصی رفتن به کارآمدترین حالت منتهی می‌شود. در واقع چه تضمینی وجود دارد که افراد در پیگیری منافع شخصی خود و در حوزه رقابت، رویکردی همکارانه داشته باشند. در حالی که این تجربه به اثبات رسیده که رسیدن به وضع مطلوب در اجتماع در گرو همکاری عملی فعالان اقتصادی می‌باشد. امکان بروز رویکردهای غیر اخلاقی و سوء استفاده کننده در بازار می‌تواند به ایجاد شرایطی بیانجامد که به تبع آن افرادی مضطرب و ناچار به انتخاب‌هایی خاص گردند.

مداخله از طریق ایجاد مانع‌های درونی

فاعل به عنوان یک موجود انسانی دارای ویژگی‌هایی است که در انتخاب او تأثیر می‌گذارد. حالت‌هایی چون ترس، تحریک جنسی، جهل و... اموری هستند که می‌توانند در عدم آزاد بودن فرد در انتخابش تأثیرگذار باشند. علت اینکه این مولفه را از دیگر مولفه‌ها جدا کردیم این است که این مولفه به نقش موانع و مزاحمت‌های درونی تصمیم‌گیری عامل اشاره دارد.

جهل و تحریک غیر قابل کنترل از عوامل مهم درونی هستند که اگر برداشته نشوند، فرد نمی‌تواند انتخابی آزادانه داشته باشد. فرد یا جامعه‌ای را تصور کنید که هیچ اطلاعاتی از موهبت و خیر الف نداشته باشد، این فرد یا این جامعه نمی‌توانند در انتخاب یا عدم انتخاب الف آزادانه عمل کنند. داستان سامری در قرآن نمونه‌ای است از مداخله در تصمیم افراد با استفاده از روش اغرای به جهل و فریب. حضرت علی (ع) در تبیین روش کسانی که قصد ایجاد فتنه دارند به روشنی روش‌های ایجاد تغییر را با استفاده از القای جهل بیان می‌کنند. آمیختن حق و باطل و عرضه این آمیخته می‌تواند تأثیر بسزایی در تصمیم‌سازی در افراد و بوسیله اغوا و فریب داشته باشد. از نگاه ایشان اگر این روش به کار گرفته نشود، تصمیم‌ها متفاوت خواهد بود. به تعبیری اگر باطل همانگونه که هست ارائه شود، پیرو نخواهد داشت.

برای روشن شدن بحث مثالهایی را ارائه می‌کنیم. فردی را تصور کنید که یک شیء قیمتی را به بهایی ناچیز به دیگری واگذار می‌کند، اگر این فرد این عمل را به جهت جهلی تحمیل شده و یا اطلاعاتی نادرست انجام داده باشد، نمی‌توان او را در انجام چنین کاری آزاد دانست. اگر وی باخبر شود که این شیء ده‌ها برابر قیمتی که فروخته شده، ارزش داشته، طبیعتاً امکان تغییر نگاه و انتخاب دیگر در او بسیار وجود دارد.

مثال دیگر این است که خیر جامعه‌ای در کسب یک نوع فناوری و یا تکنولوژی خاصی باشد، اگر نخبگان جامعه این امر را از مردم مخفی کنند و مردم در این جهت درخواستی نداشته باشند، نمی‌توان عدم مطالبه آن‌ها را از روی آزادی ارزیابی کرد. همین مسأله در تحریک‌های غیر قابل کنترل نیز جاری است، اگر فردی را به زور بدزدند و خانواده او را متلاشی کنند، به روشنی گفته می‌شود که آزادی او و خیرات آن خانواده مورد تعرض قرار گرفته است. ممکن است همین آسیب با اخلال در تمایلات فرد انجام شود. همین فرد را تصور کنید که با تحریک و اغوا به مواد مخدر آلوده گردد و مسیر زندگی او به قطع رابطه او با خانواده منجر شود. در واقع این فرد با همان آسیب‌ها مواجه شده اما با روشی نرم. جنگ نرم که امروزه برای تغییر دیدگاه جوامع مختلف به کار می‌رود یکی از عوامل محدود کردن آزادی به‌شمار می‌آید. این که با تحریک غرایز جوانان یک جامعه، آن‌ها را به انتخاب‌هایی وادار کنند که به خود و کشورشان آسیب برسانند و با بمباران تبلیغاتی و تحریکات مکرر غریزی امکان تعقل و فکر را از آن‌ها سلب کنند، تعدی و تجاوز به آزادی آن‌ها محسوب می‌شود.

مثال دیگر آزادی بیان است، که درباره آزادی بیان و تاثیر آن بر عموم مردم، در بین اندیشمندان غربی نیز اختلاف نظر وجود دارد. در حالی که جان دیوئی معتقد است که آزادی بیان مصداقی برای آزادی مثبت است و می‌گوید بدون آن انسان نمی‌تواند ذهن خود را پرورش دهد، والتر لیپمن بیان می‌دارد که در جوامع پیچیده و مدرن امروز آگاهی مردم مقهور مردم‌فربان است و آگاهی جمعی خصلتی تصنعی است. بنابراین از نگاه وی دموکراسی چیزی جز حاکمیت بی‌اثر مردم نیست.

مداخله از طریق عدم ارائه امور درونی لازم برای تصمیم‌گیری

این نحو مداخله با روشی انفعالی صورت می‌گیرد. در روش قبلی با استفاده از القای جهل و فریب و تحریک و اغوا اقدام به تصمیم‌سازی می‌شد، اما در قسم اخیر با انفعال در اعطای آموزش‌های لازم و آگاهی‌های ضروری و همچنین با عدم توجه به مسئولیت اجتماعی و دولتی در تعلیم و تربیت افراد، امکان تصمیم‌های آزادانه از فرد سلب می‌شود. این مولفه نیز به عوامل درونی فرد برای انتخاب آزادانه اشاره دارد و علت اینکه این مولفه را از قبلی جدا کردیم، اهمیت بحث از آموزش و پرورش و رابطه آن با آزادی افراد است.

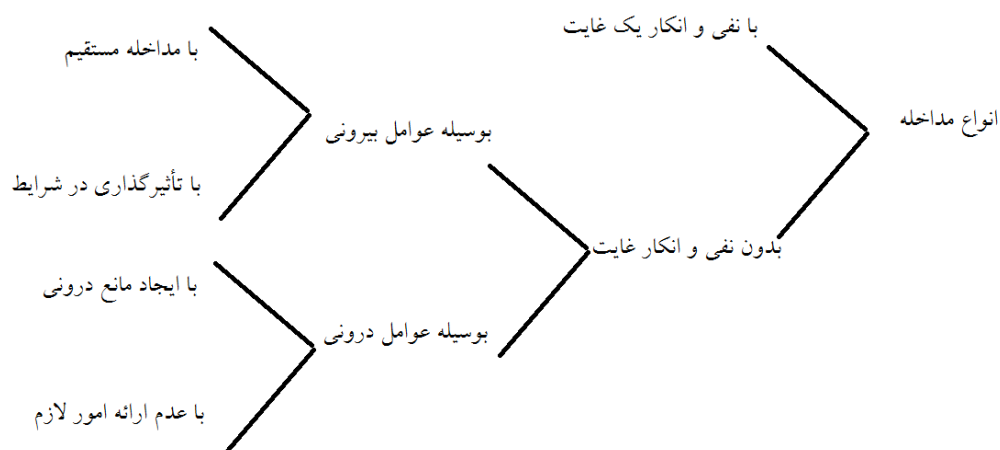
این مولفه به شرایط دورنی و ایجابی فاعل اشاره دارد، همانطور که مولفه قبلی به شرایط درونی اما سلبی اشاره داشت. بدون تحقق این دو مولفه که می‌توان آنها را شرایط درونی عامل نامید، امکان تحقق تصمیم آزادانه ممکن نخواهد شد. مطابق این دیدگاه تعلیم و تربیت و در جهت غایات انسانی شرط ایجاد تصمیمات آزادانه برای فرد است. با این تبیین، کار و وظیفه انبیاء در تعلیم و تربیت انسان‌ها، اعطای آزادی به آنها است برای اتخاذ تصمیم آزادانه و البته ارزشمند.

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان تقسیمی منطقی برای انواع مداخله‌ها ارائه کرد. گاهی با انکار یک غایت برای انسان صورت می‌گیرد و گاهی غایت خاصی انکار نمی‌شود. در فرضی که غایت خاص انکار نشده و پذیرفته می‌شود، گاهی ممانعت توسط اموری بیرونی است و گاهی توسط اموری درونی صورت می‌گیرد. ممانعت بیرونی گاهی از قبیل مستقیم و مشهود است و گاهی با تغییر شرایط و بستر تحقق فعل صورت می‌گیرد. همچنین امور درونی گاهی با ایجاد یک مانع درونی با تصمیم آزادانه مقابله می‌کنند، مانند دادن اطلاعات نادرست و یا تحریک و اغوای غیر قابل کنترل، و گاهی با از بین بردن یا عدم ایجاد

مقتضی لازم برای انجام کار درست مانند عدم ارائه اطلاعات لازم و یا عدم مسببیت در آرامش، حس اخلاقی و تربیتی در جایی که این مسببیت لازم باشد. بنابراین می توان انواع مداخلات را در تحلیل فلسفی با توجه به نمودار زیر نمایش داد.



اینک و با توجه به انواع مداخله‌هایی که ممکن است بر سر راه آزادی قرار گیرد، می توانیم با استفاده از تحلیل فلسفی، تعریفی برای آزادی ارائه کنیم. ما در اینجا سعی کردیم با تحلیل مفهوم انتزاعی آزادی، تعریف مک کلوم را به مولفه‌های بیشتری بسط دهیم تا به تعریف روشن تری از آزادی در حوزه زندگی فردی و اجتماعی و حقوق شهروندی دست یابیم. اگر بخواهیم علاوه بر مولفه‌هایی که به نبود مداخله‌های فوق الذکر اشاره می کنند، خود فعل فاعل را نیز اضافه کنیم با تعریف ذیل مواجه خواهیم بود.

فرد یا گروهی آزاد هستند که ضمن داشتن شرایط درونی مناسب، بدون مداخله فرد یا گروه دیگر، بتوانند در شرایط مناسب در جهت تحقق اهداف خاصی اقدام کنند.

بنابراین، با توجه به مولفه‌های شش گانه می توان گفت که در این تعریف از آزادی ما با شش سوال عمده مواجهیم. آزادی چه کسی (شرایط ایجابی عامل)؟ آزادی عامل از چه موانع درونی ای؟ آزادی از چه فرد یا گروهی؟ آزادی برای انجام چه کاری؟ آزادی در چه شرایطی؟ آزادی برای رسیدن به چه غایتی؟ پاسخ به این سوالات تبیین بهتری از آزاد بودن فرد و نبود مانع و بازدارنده به ما خواهد داد. طبق این تعریف بسیاری از خلط‌ها پیش نخواهد آمد و عوامل موجود در تقسیم آیزایا برلین، به تفصیل وجود دارند و می توان مداخله‌گری در دو سطح آزادی مثبت و منفی را رصد کرد.

پس از ارائه تفصیلی حجت الاسلام دکتر احمدی امین، ناقد اول حجت الاسلام دکتر مهدی امیدی در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- تعریفی از مفهوم آزادی نشده است.
 - تعریفی از دانش های ارزشی نشده است.
 - آزادی توانایی فعل یا ترک فعل اختیاری را دارد؟ (خود فعل اختیاری است) آیا داشتن موهبت اختیار آزادی حساب می شود؟
 - فعل اختیاری قبل از تحقق است یا فعل اختیاری بعد از تحقق!
 - تفکیک بین تعریف آزادی (مفهوم شناسانه) یا تحدید آزادی (ماهیت شناسانه) یا هر دو برداشت می شود؟
 - آزادی بالقوه یا بالفعل است؟ کسانی که قائل به آزادی نیستند هم در این زمینه نظر دارند.
 - وجود انسان عین فقر است بنابراین آزادی هم ندارد!
 - آزادی معنوی، آزادی طبیعی و آزادی مدنی مطرح نشده است.
 - بسیاری از اختلافات این است که آزادی تک بعدی مطرح شده است! کدام آزادی مد نظر است؟ اخلاقی؟ مدنی؟ و ...
 - فشارهای درونی ربطی به آزادی مثبت ندارد! حقیقت آزادی گویا مد نظر شما نیست.
 - چند تا مولفه مورد توجه قرار نگرفته است مانند اتکا به ظنون.
 - بحث عقلانیت در آزادی مطرح نشده.
 - تعریف نهایی شما از آزادی چیست؟
- در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که حجت الاسلام دکتر رضا آذریان ضمن تمجید مطلب ارائه شده و اهمیت مقاله و ضرورت پرداختن به این مسئله، به موارد زیر پرداختند:
- ارائه دهنده محترم فرمودند که مفهوم آزادی را باید آزادی درک و حق حیات مطرح کنیم، تشریح آزادی بود نه آزادی تشریحی، به طور کل تقسیم آزادی به تکوینی و تشریحی را متوجه نشدم.
 - طریقه ورود به بحث از نگاه اندیشمندان غربی هست، چه نیاز است که از آنها شروع کنیم؟ چرا در بستر نگاه فلسفی خودمان بحث نکنیم؟

- اینکه اینکۀ آزادی را از معقولات ثانوی فلسفی می دانید خود محل اشکال است، شما فاعل بالقصد را در کنار فاعل بالجبر در نظر می گیرید.
- انسان عین اختیار و آزادی است.
- ارائه دهنده محترم فرموده اند که آزادی تشریحی از سنخ معقولات ثانویه فلسفی است (از تبیین کانت استفاده کرده اند که محل اشکال است).
- آیا آزادی بدون این مولفه ها قابل انتزاع است؟
- چه مکانیسم فلسفی استفاده کردید که این ارزشها را در مقام اعتبار مطرح کردید؟

در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.